

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ؛ وَعَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ؛ وَيُحْمِلُنِي وَيَجِرُّنِي عَلَى مَعْصِيَتِكَ
حِلْمُكَ عَنِّي؛ وَيَدْعُونِي إِلَى قِلَّةِ الْحَيَاءِ سَتْرُكَ عَلَيَّ؛ وَيَسْرِعُنِي إِلَى التَّوْتُبِ عَلَى مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ
وَعَظِيمِ عَفْوِكَ.

خب در اینجا حضرت سجاد علیه السلام خصوصیاتى که راجع به بندگان هست و کارهایی که آنها انجام می دهند و نحوه رفتار آنها را بیان کردند و فرمودند که کار ما به چه کیفیت است، اعمال ما به چه نیت است و روی چه جهتی انجام می گیرد و از آن طرف آنچه که مربوط به پروردگار است؛ آنها را هم در مقابل این اعمال و رفتار بیان کردند.

آنچه که مشخص است در این کلمات و در این تعابیر، مسئله حلم پروردگار است و تحمل او نسبت به کارهایی که انسان انجام می دهد و او صبر می کند و سریع نسبت به اعمال ما عکس العمل نشان نمی دهد. و این یک مطلبی است که خب حائز اهمیت است و جای دقت دارد.

حضرت در اینجا می فرمایند که حمد اختصاص به تو دارد در ارتباط با حلم تو بعد از علمت. یعنی بعد از اینکه علم داری نسبت به احوال ما و معرفت داری نسبت به کارهای ما، این علمت باعث نمی شود که در مقام بریبایی و به دنبال انتقام بروی، یا به یک نحوی مجازات کنی و رفتار ما را مورد عقوبت قرار بدهی.

و همین‌طور هم اختصاص به تو دارد بر بخششست و عفو بعد از قدرتت. «بعد» در اینجا نه به معنی تأخیر است بلکه «بعد» در اینجا به معنای ترتب است. یعنی بعد از اینکه تو قدرت داری، حالا در مقام عفو برمی‌آیی و این عفو ناشی از قدرت است نه ناشی از ضعف. روی این جهت آنچه که باعث می‌شود و مرا جری می‌کند بر گناه و معصیت تو عبارت است از حلم تو. وقتی که من می‌بینم تو حلیم هستی و نسبت به اعمال و رفتار ما عکس العمل نشان نمی‌دهی؛ این باعث می‌شود که یک حالت رخوتی در من پیدا شود و از تصمیم جدی نسبت به ترک گناه یک قدری پایین بیایم و مطلب برایم یک قدری سست بشود. اگر بدانم که به محض اینکه گناهی از من

سرزد تو عقوبت می کنی و در مقام عقوبت برمی آیی، خب انجام نمی دهیم. در همه جا همین طور است! وقتی انسان بفهمد به محض اینکه یک خلافی انجام می دهد؛ هنوز به در منزل نرسیده، پلیس آمده دم در و او را جلب می کند؛ مگر خل شده که بیاید خلاف بکند. کسی خلاف می کند که انتظار مواخذه سریع را ندارد؛ خلاف می کند و می گوید خلاف می کنیم، که به که است. حالا تا بیایند اثبات بکنند دم شتر به زمین رسیده است. نه بابا! برو بابا! بی خیال! هر کاری می خواهی بکن راحت.

می گویند سر چهار راهها از این دوربینها می گذارند و هر کسی از خط رد بشود یا اینکه اگر سبقت غیرمجاز بگیرد در خیابان و امثال ذلک، اینها فوراً عکسش را برمی دارند. و بعضی از این عکسها خب می رود در بایگانی و هیچ وقت هم بیرون نمی آید، شاید آنها نمره هایش فرق می کند. ولی معمولاً بعضی جاها نه، زودتر از خود صاحب ماشین که به منزل برسد آن قبض جریمه به منزل رسیده هست. در بعضی کشورها خیلی سریع تر است. مثلاً شخصی ظهر می رود خانه، دو ساعت بعد رفته در خانه و دیده زودتر از خودش قبضش آمده است؛ خب این نمی آید دیگر خلاف کند.

آنچه که باعث می شود ما خلاف کنیم این است که احتمال سرعت مواخذه را نمی دهیم؛ احتمال را می دهیم، اگر احتمال را ندهیم خب گناه می کنیم و می گویم نه آقا! کسی پیگیری نمی کند و کسی دنبالش نمی رود. در قضیه خدا هم مسئله همین است. چرا ما خلاف می کنیم؟ چون یک خلاف می کنیم می بینیم خبری نشد؛ خلاف دوم می کنیم باز می بینیم خبری نشد؛ حالا توقع داریم تیر آهن بیاید سرمان، خب نه؛ خلاف سوم کردیم مثل اینکه ملائکه سرشان شلوغ است ما را نمی بینند، خیلی مثل اینکه کارشان زیاد است. این جهت باعث می شود که آن قبح گناه و قبح معصیت در نفس انسان تخفیف پیدا کند، تخفیف پیدا کند! برای اولیاء و معصومین و انبیاء این مسئله قبح معصیت تخفیف ندارد.

قبح معصیت عبارت است از حالت کدورت و ظلمتی که برای نفس حاصل می شود و آن کدورت و ظلمت خواهی نخواهی ربط بین بنده و خدا را کمرنگ می کند، آن ربط کمرنگ می شود، آن اتصال کم می شود، آن ریسمانی که بین انسان و بین پروردگار است، هی آن ریسمان نازک می شود، نازک می شود، نازک می شود.

امکان ندارد انسان گناهی از او سر بزند و حالش بعد از گناه و قبل از گناه یکسان باشد، امکان ندارد. امکان ندارد انسان بنشیند از رفیقش غیبت کند و بعد از غیبت رفیق یا غیر رفیق فرقی نمی کند آن حالش با حال قبلش یکسان باشد، این ممکن نیست. امکان ندارد انسان در مجلسی بنشیند که در آن مجلس ذکر دنیا باشد، غیبت این و آن باشد، سخن چینی باشد، عیب این و آن را مطرح کردن باشد و

انسان از آن مجلس برخیزد و حالت اتصال او با قبل از اینکه وارد این مجلس بشود یک اندازه باشد؛ این اصلاً ممکن نیست، محال است، محال است. می‌خواهید امتحان کنید، اصلاً نیاز به امتحان نیست! اصلاً آدم نباید اینها را امتحان کند و نباید پیش بیاورد. توجه کردید؟!

اصلاً امکان ندارد این‌طور باشد! امکان ندارد انسان نسبت به یک مطلبی اقدام کند و غرض از آن مطلب این باشد که آبروی مومنی را ببرد، او را پست کند، در پیش افراد موقعیتش را پایین بیاورد؛ گرچه به اسم خدا و تبلیغ باشد، که اینها همه کشک و همه اینها خدعه‌ها و حيله‌های شیطان است و در آن هنگام ارتباطش با خدا برقرار باشد، این امکان ندارد. در آن هنگامی که دارد این کار را انجام می‌دهد هر کلمه‌ای که به نظرش بیاید، شیطان دارد الغا می‌کند؛ گرچه آیه قرآن باشد. هر عبارتی که به نظرش بیاید، آن الهام شیطان است؛ گرچه کلام نهج‌البلاغه باشد. شیطان نهج‌البلاغه را هم بلد است، از حفظ است و ما از حفظ نیستیم، ولی او از حفظ است. قرآن هم از حفظ است، صحیفه سجادیه را هم از حفظ است، مفاتیح را هم از اول تا آخر خوانده و همه اینها را از حفظ است؛ و خودش می‌آید و به ذهن آدم می‌آورد که فلان عبارت را اینجا بنویس، این را بنویس، برای خوب است و تقویت می‌شود، این حرفت می‌ماسد، جا می‌افتد. کلام نهج‌البلاغه أميرالمومنین است، اما شیطان آمده می‌گذارد اینجا، این را در اینجا بیاور. شعر حافظ است، اما شیطان آمده، حافظ را هم از بر است، تمام غزلیاتش را بلد است، همه را خوب می‌داند چه قشنگ هم می‌خواند و می‌زند زیر آواز فلان شعر را بیاور، این را در اینجا بگو، این را در آنجا نقل کن. یک دفعه می‌بینید او! یک داستانی به نظرش آمد. خب عجب من از این داستان غافل بودم! که به نظرش آورد؟ شیطان به نظرش آورده است، جبرئیل که نمی‌آورد. جبرئیل که نمی‌آید آنجایی که تو داری روی هوای نفست و روی توهمات و اعتبارات و انانیت‌ها و منیت‌ها کار می‌کنی، کمکت کند. پس که کمک می‌کند؟! از دو حال خارج نیست یا مصدر این مطالب جنود الرحمان است و از آن مبدأ تراوش پیدا می‌کند و می‌آید و در نفوس مستقر می‌شود یا جنود الشیطان، از این دو تا که خارج نیست. جبرئیل که نمی‌آید! پس بنابراین که می‌آید؟ شیطان می‌آید.

پس نباید بگوییم این عبارت، این مقاله و این کتاب، چه کتاب خوبی است، قشنگی است، بسم الله دارد، از نهج‌البلاغه در آن آوردند، از صحیفه سجادیه و دعای افتتاح آمدند در آن نقل کردند؛ بلکه باید ببینیم مصدر و مبدأ این عبارت‌ها چه مبدأ و مصدری بوده، این مهم است. وگرنه بله در این کاغذها همه پر از دعاست از اول تا آخر این کتاب همه‌اش دعاست. مبدأ و مصدر نزول این مطالب مهم است، نه نفس این مطالبی که در اینجا آمده، آن اهمیت ندارد.

پس بنابراین خیلی ما باید حواسمان را جمع کنیم! آن چیزی که انبیاء و اولیاء و اهل مراقبه نسبت به آن تأکید دارند و خیلی نسبت به آن تحفظ دارند، آن جنبه قطع ارتباطی است که به واسطه انجام عمل حرام و گناه برای انسان حاصل می‌شود. به این می‌گویند برهان. حضرت یوسف علیه‌السلام این مسئله برایش منکشف شد. **وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ** یوسف، ۲۴ اگر این برهان برای حضرت یوسف منکشف نمی‌شد، حضرت یوسف در گناه می‌افتاد. این برهان چه بود؟ خوب بود و خدا آمد و یک دفعه سقف شکافته شد و یک دفعه مشاهده کرد چوب می‌خواهد به کله‌اش بخورد؛ این که نبود! شمشیر بود؟ آتش بود؟ آتش نبود! جهنم بود؟ این حرف‌ها نبود! حالت انقطاع و قطع ربط بین خود و خدا را به واسطه این عمل مشاهده کرد. اگر بخواید این عمل انجام بشود، ارتباط تو با خدا دیگر قطع می‌شود این می‌شود بُرْهَانَ رَبِّهِ.

خب بالاخره وقتی که انسان با خدا ربط داشته باشد، این حالت هم پیدا می‌شود دیگر. خدا که انسان را تنها نمی‌گذارد، می‌گوید برو هر کاری می‌خواهی بکنی بکن، نه! آن خدایی که به انسان این غرائض را داده، همان خدا هم در سر و قتش می‌آید و آنچه که موجب انحراف این غرائض می‌شود او را هم نشان می‌دهد. فقط یکی را نمی‌دهد و یکی را بدهد آن که ظلم می‌شود. اگر یکی را بدهد یکی را ندهد خب این ظلم است، این می‌شود مثل حیوانات، حیوانات این حرف‌ها را نمی‌فهمند، به این چیزها توجه ندارند.

آن خدایی که میل و شوق به خلاف را در انسان قرار داده بالاخره انسان این میل را دارد دیگر، اگر ندارد خب به سمت خلاف نمی‌رود، دارد که می‌رود. اما در مقابل آن، آنچه که موجب تصحیح این هست و موجب عدم خسارت انسان هست، او را هم برای انسان مهیا می‌کند. لذا انسان این طرف را هم می‌بیند، یک طرفه نمی‌بیند، هر دو طرف را می‌بیند، هر دو طرف را مشاهده می‌کند. اگر انسان فقط یک طرف را مشاهده کرد و طرف دیگر را ندید، عقاب ندارد.

لذا اصلاً یک مسئله فقهی و حقوقی و قضایی است که بسیاری از افرادی که مرتکب خلاف می‌شوند و به حسب ظاهر هم محکوم می‌شوند، اینها عمل خلاف انجام نداده‌اند، چون آن طرف برای اینها مشخص نشده است. یک جوان پانزده ساله و شانزده ساله این چه می‌فهمد که حالا فرض بکنید که یک خطایی از او سر زد و یک لغزشی از او سر زد و انسان بیاید عمل او را با یک شخص سی و پنج ساله و چهل ساله اندازه بگیرد و برای هر دو یک جور تبعات قائل شود. این درست نیست.

ما فقط یک بلوغ شنیدیم، اما این بلوغ در هر جایی یک مطلبی دارد، یک حسابی دارد، یک

کتابی دارد. او هنوز نسبت به این مطالب اصلاً به بلوغ نرسیده و نسبت به این نوع امور هنوز به بلوغ نرسیده

است. یک دختر سیزده چهارده ساله اگر حالا فرض بکنید که یک خطایی هم مرتکب شده است که هنوز به بلوغ نرسیده است. نه دیگر نه سال ده سال بالغ است و دیگر کارش تمام است! توجه کردید؟ آن طرف قضیه که قبح گناه هست اصلا برای این افراد روشن نیست، اصلا اینها مفهومی نسبت به اینها ندارند، معرفتی ندارند و خیلی فرق می‌کند تا فرض کنید شخصی که بیست سی ساله هست، چهل ساله هست، پنجاه ساله هست. اصلا از نقطه نظر سن هم تبعات و عقاب و این موارد تفاوت می‌کند و اینها همش به خاطر آن است.

برای انبیا و برای اولیا و معصومین این جنبه برهان و آن حقیقت و بطن گناه و باطن گناه روشن شده که این عمل موجب ابتعاد انسان از پروردگار است. وقتی روشن بشود خب هیچ وقت به طرف او هم نمی‌روند آنها، این را می‌گویند مقام عصمت. مقام عصمت این نیست که شخص مانند چوب باشد که هیچ کاری از او سر نزند، همان طوری که چوب هیچ کاری از او سر نمی‌زند، هیچ قدرت ندارد، اختیار ندارد و اراده‌ای از خودش ندارد و اینها همین طورند، بخواهند هم نمی‌توانند گناه کنند؛ نه! این طور نیست. بخواهند می‌توانند، از من و شما هم بهتر می‌توانند گناه کنند.

گناه نکردن و کفّ نفس این هنر است برای انسان نه اینکه انسان نتواند انجام بدهد، او که هنر نیست. خب سنگ هم معصوم است دیگر گناه نمی‌تواند بکند، این فرش هم معصوم است پس، کاری انجام نمی‌دهد، جمعش می‌کنند، لوله می‌کنند و می‌گذارند کنار و دوباره پهن می‌کنند، این کاری هم نمی‌تواند بکند، از خودش هیچ اختیار و اراده‌ای ندارد.

امام می‌تواند گناه کند همان طوری که ما می‌توانیم گناه کنیم، هیچ تفاوتی بین ما و بین امام نیست. فرق این است که آن برهان برای امام روشن است و انجام نمی‌دهد و اگر آن برهان را خدا برای ما روشن کند می‌رویم انجام می‌دهیم. به امام گفتند که این عمل موجب ابتعاد است، می‌گوید چشم، حالا که موجب ابتعاد است من این عمل را انجام نمی‌دهم. به ما می‌گویند موجب ابتعاد است، می‌گوییم برو پی کارت! بابا که دیده و که خبر آورده است. این فرق بین ما و امام است! این شخص به مقام عصمت رسیده است و البته این پایین‌ترین حدّ عصمت است و حالا عصمت‌های بالا آن مراتب دیگری دارد و این کمترینش در افعال و کردار و محرّمات است.

ما هم اگر در همه مرتبه این طور باشیم، ما هم همین هستیم. ما هم اگر نسبت به آنچه که به ما می‌گویند ترتیب اثر بدهیم و فقط این طور نباشد که بیاییم دعای اُبی حمزة را گوش بدهیم و بعد هم برویم پی کارمان و هر کاری دلمان خواست بکنیم؛ نه! آنچه که گفته می‌شود به آن ترتیب اثر بدهیم و

جامه عمل بپوشانیم. اگر این طور باشد خب کم کم انسان جلو می آید، جلو می آید. ولی اگر نه بخواهیم فقط با همین شنیدن و گفتن و ارتباط و به همین ها دل خوش کنیم، امروز و فردا و سال دیگر و سال های بعد همه در یک ردیف قرار می گیرد، همه در یک رتبه قرار می گیرد، به یک نسق همه قرار می گیرد.

یک وقت آن زمان ها که ما خدمت مرحوم آقا بودیم، ایشان مجالسی که داشتند؛ گاهی اوقات ما دیر می آمدیم، زود می آمدیم؛ ایشان ما را مواخذه می کردند که چرا دیر آمدی؟ ده دقیقه دیر آمدی! پنج دقیقه دیر آمدی! یک روز به من گفتند: آقا سید محسن چرا شما دیر می آیی؟! گفتم که خب آقا جان تا راه می افتیم و [میایم دیر می شود]. می گفتند این مجالس را من برای تو قرار دادم، آن وقت تو می گویی من پنج دقیقه دیر می آمیم، ده دقیقه دیر می آمیم!! این حرف، خیلی حرف عجیبی است!

ما مثلا در آن موقع توجه مان این بود که خب بالاخره یک مجلس است و رفقا می آیند، حالا ما آمدیم نیامدیم، حالا ما کجای کاریم، کجای قضیه هستیم، ما هم می آییم و یک گوشه ای می نشینیم و همین رفقا هستند و می آیند و ایشان هم صحبت شان را می کنند و حالا ما ده دقیقه دیر شد دیر شد، آمدیم حالا یک گوشه می نشینیم. این مجالس را من آوردم که تو این حرف ها را بشنوی، آن وقت تو می گویی من ده دقیقه دیر آمدم، حالا پنج دقیقه دیر شد. خیلی حرف حرف دقیقی است. چرا تو خودت را داری از این جمع جدا می کنی؟! این حرف مال همه است از جمله خود تو، نه اینکه حالا تو خیال کنی یک تافته جدا بافته ای هستی و نمی دانم حالا بالاخره یک مجلسی هست و مهم این است که یک مجلسی باشد و عده ای باهم باشند و جمع بشوند. توجه کردید؟

من حرف آقا را الان دارم می فهمم و مطلب ایشان را الان دارم می فهمم که ایشان چقدر روی تک تک کلماتشان [نظر داشتند و] وقتی که نگاه می کنم و تأمل می کنم می بینم عجب این را اصلا برای من گفتند، حالا به سهم خودم. و بعد یاد این عبارت خود ایشان افتادم که من وقتی در خدمت آقای حداد هستم، هر کلامی را که ایشان می گویند آن کلام را به خود می گیرم. ایشان آن موقع این مطلب را می فرمودند و ما این را هم می دیدیم؛ در حالی که بقیه می آمدند و با سماور ور می رفتند و با چایی ور می رفتند، چایی درست می کردند، مرتب می کردند، نمی دانم حواسشان به پنجره بود، به ساعت بود. این ها دنبال این بودند که مجلس بگذرد، از مجلس خوششان می آمد. حالا در مجلس آقای حداد هستیم، در مجلس [بزرگان] هستیم، چایی می دهیم، جانماز جمع می کنیم، مهرها را درست می کنیم، قرآن ها را مرتب می کنیم.

او دنبال این است که نگاه کند به دهان آقای حداد ببیند از دهانش چه در می آید. این دنبال این است که سماور را فتیله اش را بکشد بالا یا پایین و چایی خوب دم بکشد، این دنبال گذران مجلس است، نه دنبال مطلب. نتیجه اش چه می شود؟ خب آن سهم نمی برد، نصیب نمی برد. آن کسی که نصیب می برد این [مرحوم آقا] است که به دنبال این است که ببیند که امروز از این استاد چی گیرش آمد، امروز چه چیزی که به دردش می خورد به دست آورد و به آنجا رسید.

و این یک مطلبی است که از خودم گرفته تا بقیه من مشاهده می کنم که نسبت به آن ما متهاون هستیم، سست هستیم، آن جدیت و اهمیت لازم را نمی دهیم. همین که احساس می کنیم حالا دور هم هستیم و بالاخره خب شب‌هایی هست و روزهایی هست و بالاخره ذکری هست و عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة، همین این ما را پر می کند. نه این کافی نیست! این خوب است و باید هم باشد، باید انسان با رفیق باشد، ولی باید از این مجلس استفاده کند و سهمش را بگیرد و ببرد، همان طوری که نسبت به مسائل دنیا ما همین طور هستیم. وقتی می رویم در یک جا یک منفعت دنیوی برای ما هست نسبت به آنجا شائق هستیم، راغب هستیم تا برویم این معامله را ما دست بگیریم و از دست ندهیم، به دست فلان کس نیافتد، این سود را ما ببریم.

این مطلب مطلبی است که امام سجاد علیه السلام با یک بیان لطیف و ظریف در اینجا بیان کرده اند. حضرت می فرماید علت این که ما نسبت به گناه سست هستیم، این است که خدایا تو حلیم و بردباری! اگر تو همان موقع حق ما را می گذاشتی کف دستان، ما گناه دیگر نمی کردیم، خب می دیدیم که هنوز گناه نکرده چوب و چماق خدا آمد، ها! خب انجام نمی دادیم. آن برهان ربه، آن حالت قطع، آن حالت ظلمت، آن حالت کدورت، آن بطن خلاف آن در ما آن طوری که باید خودش را نشان نمی دهد و این ناشی از همان حلم پروردگار است. یعنی آن حلم پروردگار باعث می شود که ما تجرّی پیدا نکنیم، ما نسبت به گناه شوق پیدا کنیم و بعد هم خب اطلاع داریم که خدا عفو و غفور است و می بخشد، این را هم می دانیم.

واقعا هم همین طور است وقتی که انسان یک گناه انجام می دهد خب توبه می کنیم بعدش، حالا عیبی ندارد این کار را می کنیم بعد ان شاء الله بالاخره وقت زیاد است حالا فرصت داریم. درست است وقت زیاد است، خدا هم می بخشد البته حق الناس را انسان باید بدهد و درست است خدا می بخشد، ولی این فرصتی که از دست رفت، این را چطور می توانی جبران کنی؟ امروز که روز جمعه بود یک سهمیه ای برای امروز در پرونده ات گذاشته بودند، آن سهمیه را نداری و این دیگر بر نمی گردد.

که روز شنبه است حساب خودش را دارد، حالا فردا حواست را جمع کن که خلافتی ازت سر
نزند، ولی امروز را چه؟ گیرم خدا بخشید، گفت کار خلافتی که امروز روز جمعه کردی من بخشیدم،
ولی سهمیه را چه؟ سهمیه برنمی‌گردد. این از دست رفت و این مهم است، این مهم است.
می‌گویند فلان کس هنگام فوت، هنگام مرگ خدا از همه گناهانش گذشت؛ خیلی خوب، خدا
گفت که عقاب نمی‌کنم، ولی این یک عمرت چه شد؟ چه گیرت آمد؟ اینجاست که انسان حسرت از
دست رفتن فرصت‌ها برای او پیدا می‌شود و این را دیگر نمی‌شود کاری کرد. خوب اگر اجازه بدهید
دیگر به این مقدار اکتفا کنیم و إن شاء الله تا برای بعد هر چه خدا بخواهد.

اللهم صل على محمد و آل محمد